

## الوظيفة الإشارية التناسية للقصص القرآنية في شعر المقاومة عند جابر الجابري في ضوء نظرية جاكوبسون الاتصالية

يحيى معروف<sup>١</sup>، على سليمى قلعه نى<sup>٢</sup>، جهانگیر امیری<sup>٣</sup>، مريم جلالی نژاد<sup>٤</sup>

<sup>١</sup> أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الرازي، كرمانشاه، إيران.

<sup>٢</sup> أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الرازي، كرمانشاه، إيران.

<sup>٣</sup> أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة الرازي، كرمانشاه، إيران.

<sup>٤</sup> طالبة الدكتوراه في اللغة العربية وآدابها، جامعة الرازي، كرمانشاه، إيران.

### الملخص:

لطالما كانت القصص القرآنية، باعتبارها من أغنى مصادر الإلهام الشعري في الأدب العربي، منصةً لخلق صور ومفاهيم جديدة. وباستخدامها، لم يكتفِ الشعراء المعاصرون بربط التراث بالتحديد، بل استخدموها أيضًا كغويٍ للتعبير عن تجاربهم المعاشة. وقد قدّم رومان جاكوبسون، وهو لغوي روسي بارز، أساسًا جديدًا لتحليل الوظائف التواصلية للنصوص الأدبية من خلال طرحه نظرية الأدوار الستة للغة. أما جابر الجابري، أحد الشعراء العراقيين المعاصرين، فيتأمل التجربة المعاشة والتطورات الاجتماعية لبلاده من خلال توظيف التناص القرآني ومنهج نقدي. ويتناول هذا البحث، الذي يعتمد منهجًا وصفيًا تحليليًا، الوظيفة المرجعية للتناص في القصص القرآنية في شعر المقاومة لجابر الجابري، استنادًا إلى نظرية جاكوبسون التواصلية. تشير نتائج الدراسة إلى أن الشاعر لا يكتفي بإعادة صياغة القصص القرآنية بطرق مبتكرة فحسب، بل يستخدمها أيضًا كأداة للتعبير عن الهموم المعاصرة، وتكوين الهوية الثقافية، ونقل رسائل متعددة الأبعاد في سياق الجمهور العربي المعاصر. وقد أظهر فحص الوظيفة المرجعية لشعر الجابري أن القصص القرآنية، متجاوزةً المراجع التقليدية، أصبحت أداةً لإعادة تعريف الهوية والعلاقة بين الأدب والواقع الاجتماعي. ويكمن ابتكار هذه الدراسة في أنها من خلال دمج منهج جاكوبسون اللغوي مع الأدلة النصية القرآنية، والتركيز على تجربة جابر الجابري المعاشة، تُتيح إمكانية تفسير متعدد الأبعاد وديناميكي لبنية ومعنى الشعر العربي المعاصر وثقافة المقاومة والاستدامة.

**الكلمات المفتاحية:** التناص، القصص القرآنية، الوظيفة المرجعية، رومان جاكوبسون، شعر المقاومة، جابر الجابري.

## کارکرد ارجاعی بینامتنیت داستان‌های قرآنی در شعر مقاومت جابر الجابری بر اساس نظریه ارتباطی

یاکوبسن

یحیی معروف<sup>۱\*</sup>، علی سلیمی قلعه ئی<sup>۲</sup>، جهانگیر امیری<sup>۳</sup>، مریم جلالی نژاد<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

<sup>۲</sup> استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

<sup>۳</sup> استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

<sup>۴</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

### چکیده:

داستان‌های قرآنی، همواره به عنوان یکی از غنی‌ترین منابع الهام شاعرانه در ادب عربی، بستری برای آفرینش تصاویر و مفاهیم بدیع بوده‌اند. شاعران معاصر با بهره‌گیری از این داستان‌ها نه تنها پیوندی میان سنت و نوآوری برقرار کرده‌اند، بلکه آن‌ها را به عنوان هنری زبانی برای بیان تجربه‌های زیسته خود به کار برده‌اند. رومن یاکوبسن، زبان‌شناس برجسته روس، با ارائه نظریه نقش‌های شش‌گانه زبان، بنیان نوینی برای تحلیل عملکردهای ارتباطی متن ادبی فراهم ساخت. جابر الجابری، از شاعران معاصر عراق، با بهره‌گیری از بینامتنیت قرآنی و رویکرد انتقادی، به بازتاب تجربه زیسته و تحولات اجتماعی سرزمین خود می‌پردازد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، کارکرد ارجاعی بینامتنیت داستان‌های قرآنی در شعر مقاومت جابر الجابری را بر مبنای نظریه ارتباطی رومن یاکوبسن مورد بررسی می‌کند. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که شاعر با شیوه‌هایی بدیع، نه تنها داستان‌های قرآنی را بازآفرینی می‌کند، بلکه آن‌ها را ابزاری برای بیان دغدغه‌های معاصر، هویت‌سازی فرهنگی و انتقال پیام‌های چندلایه در بستر مخاطب عرب امروز قرار می‌دهد. بررسی کارکرد ارجاعی شعر الجابری نشان داد که داستان‌های قرآنی فراتر از ارجاعات سنتی، به ابزاری برای بازتعریف هویت و پیوند میان ادبیات و واقعیت اجتماعی بدل شده‌اند. نوآوری پژوهش حاضر در آن است که با تلفیق رویکرد زبان‌شناختی یاکوبسن با شواهد بینامتنی قرآنی و تأکید بر تجربه زیسته جابر الجابری، امکان تفسیر چندلایه و پویا از ساخت و معنای شعر معاصر عرب و فرهنگ مقاومت و پایداری را فراهم می‌سازد.

**واژگان کلیدی:** بینامتنیت، داستان‌های قرآنی، کارکرد ارجاعی، رومن یاکوبسن، شعر مقاومت، جابر الجابری.

## ۱- مقدمه:

داستان‌های قرآنی، در طول تاریخ تمدن اسلامی، نه تنها به عنوان متونی دینی، بلکه به منزله سرچشمه‌ای زاینده برای هنرهای زبانی و ادبیات، جایگاه ممتازی داشته‌اند. اهمیت داستان‌های قرآنی در شعر معاصر عرب، به‌ویژه در زمینه تحولات هویتی و اجتماعی، دوچندان شده است. شاعران امروز، با الهام از پیشینه غنی اسلامی و میراث قرآنی، در پی بازتفسیر و بازآفرینی پیام‌های کهن، آن‌ها را با مسائل و دغدغه‌های انسان معاصر پیوند می‌زنند. جابر محمد عباس الجابری، معروف به مدین الموسوی از شعرای برجسته معاصر و مبارز عراقی؛ یکی از چهره‌های برجسته شعر مقاومت معاصر عرب است که شعرش، برخوردی خلاقانه و چندلایه با داستان‌های قرآنی داشته است. او با برقراری رابطه زنده میان داستانهای قرآنی و جهان امروز، نوعی گفت‌وگوی بینامتنی پدید می‌آورد که در آن روایت‌های قرآنی ابزارهایی برای کشف، نقد و بازنمایی تجربه‌های زیسته فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عصر حاضر می‌شوند. اشعار جابری، نمونه‌ای شاخص از چگونگی استفاده هنرمندانه و آگاهانه از بینامتنیت برای تعمیق مضامین و تعلیق معنایی است؛ شعری که هم‌زمان با بهره‌گیری از عناصر روایی قرآن، بر کارکرد ارجاعی زبان و شعر تأکید می‌ورزد و در نتیجه پیام خود را گذشته از لذت زیبایی‌شناختی، در جهت بازاندیشی هویت، نقد ساختارهای قدرت و بیان حقیقت‌های مغفول مانده سوق می‌دهد. از سوی دیگر، مسئله بینامتنیت—یعنی نحوه تعامل و گفت‌وگوی متون با یکدیگر—در مطالعات ادبی و زبان‌شناختی جایگاهی محوری یافته است.

از دیدگاه نظریه‌های بینامتنی، معنای جدید اثر ادبی حاصل ارتباط مستقیم یا تلویحی میان متون است. کاربرد بینامتنیت در شعر عرب معاصر، دریچه‌ای نو برای فهم نحوه انتقال ارزش‌های جهان‌بینی قرآنی به وضعیت‌های تازه و چالش‌های نوین گشوده است. از نگاه نظریه ارتباطی یا کوپسن، زبان نه فقط ابزاری برای بیان احساس و تخیل شاعر بلکه دربردارنده نقشی ارجاعی است؛ نقشی که به روایت جهان واقعی و خلق معنا از دل تجارب مشترک انسانی می‌پردازد. یا کوپسن نقش ارجاعی را در مدل ارتباطی خود، حلقه اتصال متن و واقعیت می‌داند. این چارچوب نظری، به ویژه در نگاهی که بر بازتاب امور واقعی و تجربه‌های معرفتی در زبان تأکید دارد، ابزار سودمندی برای تحلیل نحوه حضور داستان‌های قرآنی در بافت شعر معاصر ارائه می‌دهد. این پژوهش

با رویکردی میان‌رشته‌ای و تحلیل اشعار منتخب جابر الجابری بر اساس نظریه بینامتنیت و مدل ارتباطی یاکوبسن، ابعاد نوآورانه و اثرگذار شعر او را در زبان و محتوا بررسی می‌کند.

## ۱-۱ اهمیت و ضرورت پژوهش

تأمل در سازوکار بینامتنیت در شعر مقاومت عربی، به‌ویژه در آثار جابر الجابری، از آن رو اهمیت دارد که این گونه شعر در دورانی شکل گرفته است که ادبیات نه صرفاً وسیله بیان احساس، بلکه ابزار بازسازی اندیشه و مقاومت معنوی است. از همین منظر، داستان‌های قرآنی که در بطن فرهنگ اسلامی نقشی بنیادین در تعریف حقیقت، عدالت و رستگاری دارند، به زبان شعر معاصر راه یافته و از حالت متن مقدس منفصل به متن زنده گفت‌وگوکننده تبدیل شده‌اند. ضرورت پژوهش حاضر از این جهت است که بررسی کارکرد ارجاعی بینامتنیت می‌تواند نشان دهد چگونه شاعر، روایت‌های قرآنی را از محدوده بازگویی صرف خارج کرده و به سازوکار نقد اجتماعی و آفرینش معنا بدل می‌سازد. از سوی دیگر، این بررسی بستری فراهم می‌آورد برای کشف رابطه میان زبان ارجاعی و هویت مقاومت و در نتیجه مخاطب را به سوی فهمی ژرف‌تر از توان زبان در مواجهه با ساختارهای قدرت، اندوه تبعید و پرسش‌های وجودی انسان معاصر رهنمون می‌سازد. چنین تحلیل‌هایی، هم پشتوانه نظری پژوهش‌های بینامتنی را تقویت می‌کنند و هم به گسترش رویکرد زبان‌شناختی در مطالعات قرآنی و شعر مقاومت عربی یاری می‌رسانند.

## ۲-۱ پرسش‌های پژوهش

با توجه به اهداف و چارچوب نظری این مطالعه، پرسش‌های اصلی پژوهش به شرح زیر است:

- جابر الجابری چگونه و با چه شیوه‌هایی به بازآفرینی و اقتباس از داستان‌های قرآنی در شعر مقاومت خود

می‌پردازد؟

- نقش ارجاعی زبان، طبق مدل ارتباطی یاکوبسن، در شکل‌دهی به معنا و پیام اشعار الجابری چه جایگاهی دارد؟

- کارکرد ارجاعی بینامتنیت تا چه اندازه قادر است ابعاد جدیدی از هویت، نقد اجتماعی یا بیان سیاسی را در شعر مقاومت الجابری برجسته کند؟

### ۳-۱ روش پژوهش

پژوهش جاری بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد میان‌رشته‌ای انجام گرفته است؛ بدین معنا که داده‌های شعری از آثار منتخب جابر الجابری استخراج و با تمرکز بر نحوه حضور روایت‌های قرآنی در ساختار زبانی، تصویری و مفهومی شعر او تحلیل می‌شوند. در این مسیر، از نظریه بینامتنی برای رصد روابط معنا و از تحلیل کارکردهای زبانی یاکوبسن برای سنجش نوع ارجاع و میزان نقش پیام در انتقال تجربه مقاومت بهره گرفته می‌شود. داده‌ها بر اساس تحلیل مضمون و مقایسه بینامتنی سامان یافته و نتایج به شیوه استنتاجی و تفسیری ارائه می‌شوند. این روش نشان می‌دهد داستان‌های قرآنی چگونه از متونی دینی به گفتمان‌هایی پویا و معناساز در شعر مقاومت معاصر تبدیل شده‌اند.

### ۲-پیشینه پژوهش

در زمینه شعر جابر الجابری تاکنون پژوهش‌هایی انجام گرفته است که به آنها اشاره می‌شود:

-سوادی میرزائی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه دانشگاهی «اللغة الشعرية في أشعار مدين الموسوي السياسي (الموسيقى والمعجم الشعري)» با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی عناصر زبان شعری در مدين الموسوی در دو دیوان شعری «الريح و الرماد» و «أوراق الزمن الغائب» این شاعر پرداخته‌است. او به این نتیجه دست یافته است که شاعر تا حدی در هماهنگی بین وزن و معنا موفق بوده و نزدیکی اسلوب شاعر در موضوع‌های مختلف نشان دهنده این مسأله است که حجم ثروت لفظی مدين الموسوی در یک خط موازی حرکت کرده است.

- لطفی فرد (۱۳۹۴) در پایان‌نامه دانشگاهی «بررسی اشعار و آثار مدين الموسوی شاعر معاصر عراقی» به بررسی آثار نظم و نثر شاعر و ادیب؛ جابر الجابری با نگاه توصیفی-تحلیلی پرداخته است. نثر روان و گرینش الفاظ سهل و ساده جابری و استفاده از اغراض گوناگون شعری بویژه اشعار سیاسی از نتایج این پژوهش است.

-تقی‌زاده و گیاهپور (۱۳۹۶) در مقاله «مؤلفه‌های پایداری در شعر جابر محمد جابری؛ شاعر معاصر عراقی و ملک الشعرای بهار» به بررسی تطبیقی مضامین مشترک مقاومت در شعر این دو شاعر پرداخته‌اند. خشم و تحدی در بیشتر اشعار مقاومت جابری و بهار تجلی پیدا کرده است.

-تقی‌زاده و همکاران(۱۳۹۹) در مقاله «بررسی تطبیقی عناصر ادبیات مقاومت در شعر جابر محمد جابری و فرخی یزدی» به مقایسه مضامین مقاومت در شعر این دو شاعر پرداخته‌اند. این تحلیل تطبیقی توانسته است به درک عمیق‌تری از مفاهیم مقاومتی موجود در شعر این دو شاعر بیانجامد.

-شاهرخ و همکاران(۲۰۲۰م) در مقاله «دراسة وظيفية في ديوان «في البدء كانت الأنثى» لسعاد الصباح على ضوء نظرية التواصل اللساني لرومان جاكوبسون» به بررسی دیوان شعری سعاد الصباح با استفاده از نظریه ارتباطی رومن یاکوبسن پرداخته‌اند. یافته‌های این پژوهش بیانگر این است که سعاد صباح شاعر شخصیت خود را بر کلام شاعرانه خود تحمیل کرده است، زیرا شعرش سرشار از دغدغه‌ها، جاه‌طلبی‌ها و امیدهای شخصی است.

- صیادی نژاد(۲۰۲۰م) در مقاله «دراسة الوظيفة الانفعالية و الإلهامية والمرجعية في القصيدة المدحية للكفعمي في ضوء النظرية النقدية - اللسانية لجاكوبسون» با رویکردی انتقادی- زبانی به بررسی و تحلیل نقش‌های گوینده، گیرنده و بافت در قصیده مدحیه از شیخ ابراهیم کفعمی از دانشمندان بزرگ شیعه در قرن نهم و دهم هجری با استفاده از نظریه ارتباطی یاکوبسون پرداخته است. توجه به مخاطب و گیرنده پیام از ویژگی‌های زبانی کفعمی است.

- جلالی نژاد و همکاران در مقاله «خوانش تطبیقی کارکردهای زبانی در اشعار پایداری جابر الجابری و محمد کاظم کاظمی با تکیه بر نظریه ارتباطی رومن یاکوبسن»(۱۴۰۲) به بررسی تطبیقی کارکردهای زبانی گفتمان پایداری جابر الجابری و محمد کاظم کاظمی با تکیه بر الگوی ارتباطی رومان یاکوبسن پرداخته‌اند تا با توجه به مؤلفه‌های ارتباطی در نظریه مذکور بتوانند به خوانشی نوین از شعر پایداری این دو شاعر دست یابند. یافته‌های این پژوهش بیانگر آنست که نحوه به کارگیری کارکردهای شش‌گانه زبانی در شعر جابری و کاظمی با توجه به بافت و پیام شعری‌شان با هم متفاوت است.

بر این اساس، از آنجا که تاکنون پژوهش مستقلی در زمینه بررسی شعر جابر الجابری در ادب عربی از زاویه تطبیق با نظریه ارتباطی یاکوبسن و به‌ویژه نقش ارجاعی زبان مورد مطالعه و واکاوی قرار نگرفته است، ضرورت پژوهش حاضر بیشتر احساس می‌شود. این پژوهش با تمرکز بر نقش ارجاعی زبان و کارکرد بینامتنیت قرآنی در شعر او اهمیت ویژه‌ای دارد. تحلیل حاضر نشان می‌دهد که اشعار پایداری جابری با بهره‌گیری از ارجاعات تاریخی و قرآنی، به خلق افق‌های معنایی تازه و انتقال مؤثر پیام‌های دینی، تاریخی و اجتماعی منجر

می‌شود. این پژوهش زمینه فهم عمیق‌تر سبک بیانی، روش ارجاع‌دهی و پیوند میان متن، معنا و مخاطب در شعر جابر الجابری را فراهم می‌آورد و نقش میان‌متنی را در ارتباط ادبی شاعر با جامعه تبیین می‌کند.

## ۲- چارچوب نظری پژوهش

### ۲-۱. نظریه ارتباطی رومن یاکوبسن

رومن اسیویچ یاکوبسن فرمالیست و نظریه‌پرداز روس در یکی از مقاله‌های کلاسیک مشهور و تأثیرگذار خود به نام «زبان‌شناسی و شعرشناسی» (۱۹۶۰) از نظریه ارتباطی نام می‌برد که ابزار زبان‌شناختی مناسبی برای تحلیل شعر می‌باشد. یاکوبسن در این مقاله به نقش‌های زبانی اشاره می‌کند و به کمک عوامل دخیل در ارتباط، این نقش‌ها را از هم تفکیک می‌کند. (صفوی، ۱۳۹۱: ۳۲) یاکوبسن با توجه به جهت‌گیری پیام، شش نقش زبانی را در یک فرایند ارتباطی دخیل می‌داند. نظریه ارتباطی یاکوبسن، یکی از منسجم‌ترین طرح‌های کنش کلامی است که از الگوی توسعه یافته برانسیلاف مالینووسکی و زبان‌شناس و روانشناس آلمانی، کارل بوهرلر (۱۸۷۹) الگوبرداری شده است (مالینوفسکی، ۱۹۴۴: ۳۲). این زبان‌شناس روسی، در نظریه ارتباطی خود بر کارکردهای فردی و اجتماعی زبان تأکید می‌کند و به تبیین ابعاد گوناگون آن می‌پردازد. در نتیجه، چندسونگری در الگوی ارتباطی یاکوبسن سبب شده است تا آن یکی از کامل‌ترین نظریه‌ها در زمینه ارتباط کلامی باشد. الگوی ارتباطی یاکوبسن، الگویی دوگانه است که خطی و شبیه به الگوهای سه ضلعی نیز می‌باشد. این نظریه دارای سه سازه اصلی فرستنده (اول شخص)، گیرنده (دوم شخص) و پیام (سوم شخص) بوده و این سه سازه، به ترتیب دربردارنده سه نقش زبانی عاطفی، ترغیبی و ارجاعی هستند (غازی، ۱۹۸۵: ۳۴). یاکوبسن در هر کنش ارتباطی شش عامل فرستنده، گیرنده، موضوع، پیام، تماس و رمز را دخیل می‌داند و مطابق با این شش عامل، شش کارکرد ارجاعی، ادبی عاطفی، ترغیبی، همدلی و فرازبانی را در هر رابطه زبانی در نظر گرفته است. یاکوبسن کارکرد فرستنده را (عاطفی)، زمینه (ارجاعی)، تماس (کلامی)، کد (فرازبانی)، گیرنده (ترغیبی/کوششی) و سرانجام کارکرد پیام را (ادبی) نامیده است (Jakobson, 1988, 27). یاکوبسن جایگاه معنا را در یک کنش کلامی می‌داند. در هر کنش ارتباطی شاعر (فرستنده) در ابتدا شعر را برای گیرنده (که همان مخاطب است) می‌فرستد؛ این پیام برای آنکه بتواند مؤثرتر باشد باید به موضوع یا مفهومی اشاره کند و موضوع را به صورت کلامی بیان کند. در این میان ابتدا رمزگان و سپس مجرای ارتباطی مورد نیاز است. جملات، ابیات و حرکات بدنی به مثابه پیام، دارای فرستنده و گیرنده

هستند که با رمزگشایی از آنان می‌توان مقصود شاعر را بهتر یافت. رومن یاکوبسن از شش عامل دخیل در ایجاد ارتباط بهره می‌گیرد و برحسب اینکه توجه پیام به کدام یک از این شش عامل معطوف می‌شود، شش نقش مختلف برای «زبان» در نظر می‌گیرد.

## ۲-۲. بازخوانی کارکرد ارجاعی بینامتنیت قرآنی با تکیه بر نظریه ارتباطی یاکوبسن

بینامتنیت، مفهومی کلیدی در نظریه ادبی معاصر است که نخستین بار ژولیا کریستوا (دهه ۱۹۶۰) مطرح کرد. او با تأثیر از باختین، تأکید نمود هیچ متنی به صورت مستقل شکل نمی‌گیرد بلکه همواره در شبکه‌ای از ارجاعات به متون دیگر قرار دارد و معنا، محصول گفت‌وگو و تعامل میان متون است. به این ترتیب، هر اثر ادبی در بستری پویا و باز از تبادلات و تأثیرپذیری خلق می‌شود (صفوی، ۱۳۸۲: ۵۰). در ادبیات معاصر عرب، بینامتنیت به ابزاری مهم برای بازآفرینی تجربه تاریخی، دینی و هویتی بدل شده است؛ به ویژه از طریق بازخوانی داستان‌های قرآنی. شاعران معاصری چون جابر الجابری، به کمک ارجاع، تلمیح و اقتباس از متون دینی و اسطوره‌ای، پل ارتباطی میان گذشته و حال ایجاد می‌کنند و بستر مناسبی برای روایت مسائل اجتماعی و هویتی فراهم می‌سازد.

در این میان، نقش ارجاعی در نظریه ارتباطی یاکوبسن نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند؛ چراکه پیام ادبی را به امور فرازبانی - چون رویدادها، متون یا واقعیات تاریخی - مرتبط می‌سازد (یاکوبسن، ۱۳۸۵: ۵۰). نقش ارجاعی یا اشاره‌ای در زبان، به جهت‌گیری پیام به سوی واقعیت بیرونی و بافت اشاره دارد؛ جایی که هدف، انتقال اطلاعات عینی و قابل اثبات است. این نقش توسط یاکوبسن، لاینز و بوهلر با عناوین مختلفی مانند توصیفی، بیانی و نیز برخی منابع با اصطلاحاتی چون شناختی و تلقینی توضیح داده می‌شود، اما همگی در تمرکز بر سیاق و بافت پیام اشتراک دارند (المسدی، ۱۹۷۷: ۱۵۹). در این کارکرد، صدق و کذب جملات به کمک محیط و موضوع پیام تعیین می‌شود و استفاده از ساختارهای خبری و ارجاع آشکار، بارزترین نمود کاربرد آن است (صفوی، ۱۳۸۲: ۴۲). در نقش ارجاعی، تأکید عمدتاً بر بافت غیرزبانی بوده و جنبه‌های گوینده، مخاطب و شیوه بیان اهمیت فرعی می‌یابند (مکاریک، ۱۳۸۵: ۶۵). هدف اصلی، انتقال گزاره‌هایی درباره جهان و واقعیت بیرونی است که در متون علمی و توصیفی کاربرد زیادی دارد. یاکوبسن، تمایز این نقش را با نقش ترغیبی زبان، مبتنی بر قابلیت اثبات‌پذیری پیام می‌داند؛ به این معنا که زبان برای ارجاع به واقعیت، باید فاقد ابهام و چندمعنایی باشد و معنای پیام مستقیماً از بافت برآید (Jakobson, 1988, 12). در نهایت، نقش ارجاعی زبان با تمرکز بر

موضوع و بافت، بنیان انتقال معنا در متون است و اساساً انتقال پیام به گونه‌ای سامان می‌یابد که دریافت کننده بتواند صحت آن را در زمینه مشخص ارزیابی کند. این نقش به‌ویژه در تحلیل زبان متون علمی، روایی، و ارجاعات میان‌متنی، اهمیت فراوان دارد و پیوندی اساسی میان زبان، واقعیت و فرایند ارتباطی برقرار می‌کند.

در شعر مقاومت جابر الجابری، ارجاع به داستان‌های قرآنی نه فقط جنبه روایی، بلکه کارکرد هویتی، اجتماعی و انتقادی نیز دارد. جابری با بازآفرینی این داستان‌ها، لایه‌های معنایی تازه‌ای خلق می‌کند و تجربه معاصر را در پیوند با سنت بازتعریف می‌نماید. درنهایت، کارکرد ارجاعی زبان در شعرهایی با بینامتنیت قرآنی، به خلق خوانش چندلایه و تعمیق معنا می‌انجامد و ادبیات را به عرصه‌ای برای تفسیر نوین هویت و واقعیت اجتماعی بدل می‌سازد (پاینده، ۱۳۹۵: ۱۲۹).

### ۳. تحلیل کارکرد ارجاعی در شعر جابر الجابری

در بررسی کارکرد ارجاعی شعر جابر الجابری روشن می‌شود که شاعر با تکیه بر لایه‌های میان‌متنی و ارجاع به واقعیت‌های بیرونی مخصوصاً آیات قرآن، روایت‌های تاریخی و عناصر فرهنگی بومی حوزه معنایی شعر خود را فراسوی جهان ذهنی و تخیل فردی گسترش می‌دهد. نقش ارجاعی در شعر او عمدتاً به واسطه اشاره‌های دقیق و هدفمند به رخدادها، شخصیت‌ها و آموزه‌های دینی، زمینه شکل‌گیری معنایی چندلایه و چندسطحی را ممکن می‌سازد؛ به گونه‌ای که هر مخاطب بسته به میزان آشنایی‌اش با این منابع مرجع، می‌تواند افق معنایی تازه‌ای را کشف کند. در واقع، جابری با استفاده از زبان ارجاعی، شعر را به پلی بین گذشته و حال، روایت دینی و تجربه زیسته مخاطب تبدیل می‌کند و از این طریق، پیام‌های مقاومت، امید، عدالت‌خواهی و هویت‌بخشی را با قدرت بیشتری به جامعه منتقل می‌سازد. لذا نقش ارجاعی در اشعار جابری صرفاً یک ابزار زبانی نیست، بلکه کارکردی اجتماعی و هویتی داشته و موجب ارتقای کیفیت ارتباط شاعر با مخاطبان‌ش در بافت جهان عربی معاصر می‌گردد.

#### ۳-۱. جلوه‌های مذهبی

در دیوان شعری جابر الجابری، جلوه‌های مذهبی نه صرفاً یک تزئین زبانی بلکه مرکز ثقل معماری معنایی شعر او است. شاعر با ارجاع به روایات و شخصیت‌های مقدس، از زبان دین به مثابه ابزاری برای رمزگذاری پیام‌های عاطفی، اجتماعی و نقد تاریخی بهره می‌برد. جلوه‌های مذهبی در اشعار جابری نه تنها در ایجاد یک فضای معنوی

و مقدس نقش دارند، بلکه به عنوان یک ابزار ارتباطی قوی عمل می‌کنند که از طریق عملکرد ارجاعی، پیام‌های دینی را با وضوح و تأثیر بیشتری به مخاطبان منتقل می‌نمایند. جابری در قصیده «شبل الزهراء» می‌گوید:

«مَنْ أَكْفَى السَّمَاءِ لِحُجْرِ الْبَتُولِ / جِئْتُ مُهْدِي كَزَهْرَةِ الْأَكْلِيلِ / جِئْتُ مُهْدِي وَلِلْمَلَائِكِ زَحْفٍ / قَادَهُ بِاسِمِ صَدِي جَبْرِيلِ / فَتَلَقَّيْتُ يَدَ النَّبُوءَةِ هَدِيًّا / عَادَ فِيهَا بِعَهْدِهَا الْمُوصُولِ / بَشَّرَتْهَا مَلَائِكُ الْعَيْبِ بِإِل / سَبَطَ فَهَلَّتْ عَلَى الرَّبِّي وَالسُّهُولِ / مِنْهُ إِشْرَاقَةٌ بِوَجْهِ عَلِيٍّ / تَتَلَطَّى كَخَفَقَةِ الْقَتَدِيلِ / لِيُصَلِّيَ بَيْتَ النَّبُوءَةِ شُكْرًا / وَتَدَوِّي حَنَا جِرُّ التَّرْتِيلِ / لَمْ يَغْدُ أُبْتَرًا وَبَيْنَ يَدَيْهِ / كَوْثَرٌ زَاخِرٌ طَغَى كَالثَّيْلِ» (الجابری، ۲۰۱۰: 359)

(ترجمه: دست‌های آسمان برای حمایت بتول (مریم) آمدی تا مانند گل تاج هدیه شوی ۲. آمدی تا هدیه شوی در حالیکه فرشتگان صف کشیده بودند، طنین صدای جبریل با لبخندی آن را رهبری می‌کرد ۳. پس دست نبوت (پیامبر) هدایت را دریافت کرد و او به عهد دیرینه و پیوسته‌اش بازگشت ۴. فرشتگان غیب او (فاطمه) را به تولد سبط (فرزند پسری از نسل پیامبر (امام حسین (ع))) مژده دادند، پس بارش رحمت (شادی) بر تپه‌ها و دشت‌ها فرو ریخت ۵. از او (امام حسین (ع)) در چهره علی (ع) درخششی است که چون سوسوزدن (لرزش) چراغ می‌درخشد و زبانه می‌کشد ۶. تا خانه نبوت به شکرانه آن نماز بخواند و آواز تلاوت کنندگان با صوت بلند طنین انداز شود ۷. دیگر بی‌نسل نمانده است؛ در حالیکه در پیشگاه او کوثری پر بار و خروشان همچون رود نیل طغیان کرده است).

واژگان «البتول» (زهرا)، «کربلا»، «النحر»، «الزهراء»، «کوتر»، «علی»، و «غدير» هر کدام حامل ارجاع به شخصیت‌ها، رخدادها و مفاهیم کلیدی قرآنی و روایی‌اند، که بلافاصله دایره معانی شعر را فراتر از متن می‌برند و روایت تاریخی و مذهبی را دوباره زنده می‌کنند. این کارکرد ارجاعی، مطابق با نظریه یاکوبسن، پیام را به سطح واقعیتی «بیرون‌متنی» منتقل می‌کند. جابری در این ابیات که با محوریت حضرت زهرا (س) و حادثه کربلا سروده شده، جابری با هوشمندی از مفاهیمی چون «ذبح»، «سکین»، و «حشرجه» استفاده می‌کند و از این طریق، حادثه عاشورا را نه صرفاً به عنوان یک رخداد، بلکه به مثابه یک نماد زخم تاریخی و دینی بازآفرینی می‌نماید. این رمزگان قرآنی و روایی، چنان در بافت شعر تنیده شده که مخاطب مسلمان (به ویژه عرب‌زبان) بی‌درنگ معنای لایه‌مند آن را درمی‌یابد و با احساس جمعی از غم و اندوه اهل بیت (ع) همراه می‌شود. جابری در قصیده «شبل الزهراء» و ابیات الهام‌گرفته از سوره کوثر نیز، شاعری با استناد به آیات و واژه‌هایی چون «کوتر»، «ابترا» و «بتول»، پیام استمرار

نسل پیامبر و عظمت حضرت علی(ع) را نه تنها ارجاعی تاریخی و دینی بلکه معنابخش و هویتی به تصویر می‌کشد. از این منظر، نقش ارجاعی در سطح مذهبی، پیام شعر را از حد نقل واقعه فراتر برده و آن را به بستری برای تفسیر جمعی، هویت‌یابی و انتقال احساسات اجتماعی بدل می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۲۲). ارجاعات مذهبی در شعر الجابری، مخاطب را به واقعیت‌های بیرونی متصل می‌کند و به شعر، نوعی عملکرد تعاملی و ارتباطی می‌بخشد؛ کارکردی که پیام دین و تاریخ را با زبانی شاعرانه بازآفرینی می‌کند و موجب مشارکت حسی-عاطفی مخاطب در تجربه جمعی می‌گردد.

این ترکیب «حجر البتول» یادآور جایگاه والای حضرت مریم (به‌عنوان بتول و مادر عیسی)، اما در فرهنگ شیعی، بتول اشاره به حضرت زهرا (س) دارد. در قرآن، «بتول» برای مریم آمده اما جابری این کلمه را به زهرا منتقل می‌کند و هم‌زمان دو روایت مادرانه قرآنی را به هم پیوند می‌دهد؛ یعنی هم بینامتنی قرآنی با داستان مریم و هم تطبیقش با زهرا در حافظه جمعی شیعی. این‌گونه بینامتنیت، زمینه‌ای عمیق برای حس مادر بودن و رنج فراهم می‌کند، با تاکید ارجاعی به اسطوره مادر در قرآن. جابری با بیان «کوثر زاخر»، این مضمون را از قرآن می‌گیرد و به نسل علی (ع)، به محوریت اهل بیت و ولایت پیوند می‌دهد. کوثر (سوره کوثر، آیه ۱) وعده خدا به پیامبر برای استمرار نسل و خیر کثیر است. در این ابیات، شاعر با به‌کارگیری تصاویر و تعبیر قرآنی، نوعی فضای قدسی و عطر الهام را می‌پراکند. حضور پیوسته فرشتگان، هدیه آسمانی و استمرار جریان کوثر، فضای شعر را از سطح روایت صرف به بستر تجربه حسی جمعی و ارزشمند ارتقا می‌دهد. شعر جابری نه فقط به وقایع، بلکه به خاطره و احساس مشترک مخاطب مسلمان ارجاع می‌دهد؛ در نتیجه ابیات بستری برای حس هویتی و پیوند عمیق با میراث دینی و فرهنگی مخاطب خلق می‌سازند و این همان بار اصلی کارکرد ارجاعی در نظریه یاکوبسن است (صفوی، ۱۳۸۲: ۲۵۶).

### ۲-۳. فرایندهای سیاسی

در شعر الجابری، ارجاع به رخدادها و مفاهیم سیاسی (مانند دیکتاتوری، اشغال، رسوایی‌ها و تغییرات قدرت) ساختاری ارجاعی و اعتراضی پدید آورده است. شاعر با بهره‌گیری از استعارات و اسطوره‌های قرآنی، سیاسی‌ترین رخدادهای معاصر را به مضامین جاودانه تبدیل می‌کند و مخاطب خود را به تعمق در ریشه‌های بحران‌های اجتماعی و سیاسی دعوت می‌کند. در برخی از اشعار جابر الجابری، به‌ویژه هنگامی که به حقایق تلخ اجتماعی و

سیاسی می‌پردازد، زبان شعر از بیان استعاره فاصله می‌گیرد و به شیوه مستقیم‌تری واقعیت‌ها را به مخاطب عرضه می‌کند. جابری در قصیده «لاتعترف» که به بیل کلیتون و ماجرای رسوایی اخلاقی و سقوط جایگاه سیاسی او اشاره دارد، گرچه مستقیماً نامی از وقایع و سیاستمداران نمی‌برد، اما از خلال ابیاتش پیام‌هایی درباره مسائل پیچیده و چندلایه سیاسی، اجتماعی و حتی عاشقانه نمایان می‌شود که در عین حال ابعاد سیاسی دارند. در این ابیات، کارکرد ارجاعی زبان به خوبی برجسته است و شاعر با تکیه بر این کارکرد، بحران‌ها و مشکلات اجتماعی، سیاسی و حتی روابط انسانی را غیرمستقیم اما ملموس ترسیم می‌کند؛ به گونه‌ای که مخاطب با خواندن شعر، خود را با واقعیت‌های روزمره و ملموس مواجه می‌بیند و چنین می‌سراید:

« لَا تَعْتَرِفْ وَعَلَامَ تَعْتَرِفُ؟ أَجْرِمُهُ فِي الْحُبِّ تُعْتَرِفُ / أَجْرِمُهُ وَالْحُبُّ مُعْتَرِكٌ / لِلرُّوحِ تَذَلُّ عِنْدَهُ الصُّدْفُ / مَالِ الْجَرِمَةِ وَالْهَوَى قَدَرٌ / مَرُّ لَيْتَقَلَّ خَطْوُكَ الْجَنَفُ / فَاحْظُ «مُونِيكَا» مُؤَدَّتْهَا / أَتَرَى يَمَلُّ الْجَوْهَرَ الصُّدْفُ / مِنْ قَبْلِهَا بَلْقِيسُ جَاءَ بِهَا / عَفْرِيتُ جَنِّ هَائِجٍ عَصَفُ / فَهَوَى سُلَيْمَانٌ لَهَا صَعَقًا / وَهَفَا إِلَيْهَا وَهُوَ مُعْتَكِفُ / لَا تَعْتَذِرْ فَلَربُّ مُعْتَذِرٍ / يَجْنِي عَلَيْهِ الْعَذْرُ وَالْأَسَفُ » (الجابری، ۲۰۱۰: ۳۹۴)

(ترجمه: ۱. اعتراف نکن و برای چه اعتراف می‌کنی؟ آیا جرمی در عشق مرتکب می‌شود؟ ۲. مگر جرم است در حالیکه عشق میدان نبردی برای روح است که در آنجا تصادفات به حیرت می‌افتند ۳. چه ارتباطی بین جرم و عشق است؟ مگر عشق سرنوشت تلخی است تا گام‌های کج و نادرست تو را سنگین کند؟ ۴. پس محبت مونیکا را حفظ کن، آیا صدف از گوهر خود خسته می‌شود؟ ۵. پیش از او (مونیکا) بلقیس هم آن به آن دست یافته بود، دیوی از جنیان قدرتمند، پر شور و هیجان و طوفانی او (بلقیس) را آورده بود (مسئول این کار بوده است) ۶. پس سلیمان به شدت عاشق او شد چنانکه مبهوت و شگفت زده شد و در حالی که در عبادتگاه خود در حال اعتکاف بود به سوی او گرایید ۷. عذرخواهی نکن، چه بسا عذرخواهی کننده‌ای که عذرخواهی و پشیمانی‌اش به ضررش تمام می‌شود).

در این ابیات از جابری، بلقیس و سلیمان نمادهای قدرت اسطوره‌ای در کنار «بیل کلیتون» —نماد رسوایی معاصر— آمده‌اند تا نشان دهند که شاعر هم‌زمان از ساحت دینی، اسطوره‌ای و سیاسی برای نقد ساختار قدرت و فساد استفاده می‌کند. اشاره به «جرم، عشق، صلب، بلقیس، سلیمان» سراسر رمز و ارجاع چندلایه است. جابری در قصیده «لاتعترف»، او با به‌کارگیری مفاهیم «جرم»، «عشق»، و اشاره به شخصیت‌هایی مانند بلقیس و

سلیمان، عملاً واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی را در قالب نقدی ظریف و چندپهلوی بیان می‌کند. اینجا عشق میدان نبرد، جرم و محدودیت یک نماد است و انتقال از داستان‌های دینی به مسائل روزمره اجتماعی و بغرنج سیاسی، شعر را به رسانه‌ای برای نقد ساختار قدرت و افشاگری بحران‌های معاصر تبدیل می‌کند. به نظر نگارنده، ارجاع جابری به شخصیت‌های اسطوره‌ای مانند بلقیس، که در عین اسطوره بودن، نمادی از قدرت و تحول اجتماعی است، بار سیاسی شعر را دو چندان می‌کند. این ارجاعات نه تنها گذشته و حال را به هم گره می‌زنند، بلکه خواننده را به مقایسه وضعیت کنونی جامعه با آرمان‌های دینی، اخلاقی و استقلال طلبانه فرا می‌خوانند کارکرد ارجاعی در این بخش به شدت انتقادی و بیدارگرانه است؛ زبان شعر همان زبان حقیقت و اعتراض است که مخاطب را از خواب غفلت می‌رهاند و به بازخوانی سرنوشت جمعی فرامی‌خواند. بلقیس و حضرت سلیمان، شخصیت‌های داستان معروف قرآن (نمل: ۲۰-۴۴) هستند؛ بلقیس، ملکه سبا، توسط سلیمان به توحید دعوت شد و تخت او به گونه معجزه‌آسا نزد سلیمان آمد. شاعر با آوردن بلقیس در دنیای معاصر «دنبال عرش گمشده»، بینامتنی ایجاد می‌کند بین داستان سلطنت قرآنی و بحران هویت قدرت‌های امروزی. بینامتنیت در این ابیات هم فضاساز و هم انتقادی است. روایت قرآنی عروج و عرش اکنون به حسرت و فقدان هویت بدل شده و این کارکرد ارجاعی نشانه نقد اجتماعی و سیاسی از زاویه روایت مقدس است.

جابری با هنری شعری خود، دو چهره کاملاً متضاد را کنار هم قرار می‌دهد؛ از یک سو مونیکا (اشاره به مونیکا لوینسکی و رسوایی عاشقانه/سیاسی معاصر) و از سوی دیگر، بلقیس، ملکه سبا که در قرآن از او به عنوان بانویی خردمند و نماد وقار و قدرت یاد می‌شود. انتخاب این دو زن، نه صرفاً یک بازی زبانی، بلکه یک تمثیل عمیق اجتماعی-فرهنگی است. جابری مونیکا را نماد عشق رسوا، جنجالی و رسانه‌ای دوران جدید معرفی می‌کند؛ عشقی که با گناه و خشونت قدرت و هیاهوی اجتماعی گره خورده است. در مقابل، بلقیس را با روایت قرآنی اش احضار می‌کند که در دلش نوعی عظمت، شگفتی و تقدس الهی قرار دارد، و داستان او با معجزه—آوردن تختش توسط «عفریت جن» و «مرد عالم» در حضور سلیمان—در قرآن آمده و پیوندی میان قدرت و عشق و حکمت برقرار می‌سازد. استفاده جابری از بلقیس و روایت آوردن او توسط «عفریت جن» (الهام گرفته از آیات ۳۸ تا ۴۰ سوره نمل) قدرت ماورایی و خیره‌کننده قصه را وارد شعر می‌کند؛ قدرتی که عجایب عالم و معجزه را در دل یک خواست انسانی—خواست سلیمان برای بلقیس—نمایند می‌سازد.

جابری با قرار دادن عشق اسطوره‌ای بلقیس و سلیمان در کنار عشق جنجالی مونیکا، جهان قدیم و جدید را به گفت‌وگو و تقابل می‌کشاند. او با این ترفند، نشان می‌دهد که چگونه در گذشته‌های اسطوره‌ای، قدرت و عشق می‌توانستند ساحتی مقدس و شگرف داشته باشند، اما در دنیای معاصر، عشق به کالایی برای رسانه و سیاست بدل شده‌است. بدین‌گونه، بینامتنیت قرآنی در این ابیات صرفاً یک ارجاع لفظی نیست، بلکه به ابزاری قدرتمند برای نقد اجتماعی، یادآوری ارزش‌های از دست رفته، و حسرت بر انحطاط معنوی و فرهنگی بدل می‌شود. در چارچوب نظریه کارکرد ارجاعی یاکوبسن، این بینامتنیت پیوند میان شعر و حافظه دینی-انسانی را فعال می‌کند و مخاطب را به بازاندیشی درباره معنای عشق، قدرت، و رسوایی در دوران ما می‌کشاند. جابری از طریق این هم‌نشینی، معنای نوینی برای ساحت قدسی عشق می‌آفریند که همزمان زبانی برای نقد وضع معاصر و گشودن افق امید و بازگشت به الگوهای هویتی است.

جابری با بیان «مِنْ قَبْلِهَا بَلْقِيسُ جَاءَ بِهَا / عَفْرِيتُ جِنِّ هَائِجٍ عَصِيفٌ» به طرز بدیعی از تکنیک بینامتنیت بهره می‌گیرد تا منظومه پیچیده‌ای از معنا، حسرت، نقد و بازآفرینی اسطوره را به مخاطب هدیه دهد. او با رجوع به داستان بلقیس و سلیمان - به‌ویژه بخش اعجازگونه‌ی آوردن تخت بلقیس توسط «عفریت جنیان» در سوره نمل - روایتی قرآنی را با زبانی شاعرانه بازتولید می‌کند و آن را در دیالوگی معنادار با مفاهیم معاصر می‌نشانند. جابری ابتدا با این مصراع‌ها فضای شکوه، اعجاب و هجمه رازآلود قدرت را شکل می‌دهد. در این مصرع، عفریت‌های جن نمایندگان نیروهایی ماورایی‌اند که با فرمان حکمت و اراده پیامبر، قدرت‌شان به امر واقع درمی‌آید. این تصویر، حسرت از دست‌رفتگی شگفتی و شکوه را نیز تداعی می‌کند؛ گویی شاعر ضمن بازآفرینی اسطوره، روزگاری را یادآور می‌شود که در آن، میانه عشق و قدرت و حکمت، هنوز امکان تعالی و اعجاب وجود داشت.

در بیت «فَهَوَى سُلَيْمَانُ لَهَا صَعَقًا / وَهَفَا إِلَيْهَا وَهُوَ مُعْتَكِفٌ»، جابری با بردن عشق به قلمرو پیامبران و اولیاء - که معمولاً از ساحت انسانی و عاطفی به دور تصور می‌شوند - بعدی انسان‌مند و همزمان عرفانی به روایت می‌بخشد. اینجا سلیمان نه فقط پیامبری مقتدر و حکیم، بلکه انسانی است که از دیدار بلقیس دچار شور و جذبه و تحول درونی می‌شود؛ «هوی» و «صعق» اشاره به اشتیاقی دفعی و تمام‌سوز دارد، و تعبیر «معتکف» دو لایه معنایی دارد که یکی اشاره به مقام معنوی سلیمان و دیگری تاکید بر وحدت مراقبه و شوق انسانی در بستر قدیسی است. در واقع، جابری با این انتخاب، فاصله داستان‌های مقدس با تجربیات واقعی و احساسی آدمی را

پُر می‌کند و فضای شعر را از صرف بازگویی روایت به قلمرو «حال» و «جان» می‌کشاند. به نظر نگارنده این تقابل بین این عشق مدرن، رسوا و سهل‌الوصول با عشق اسطوره‌ای و دیرپای بلقیس و سلیمان، جانمایه اصلی ارجاع بینامتنی این ابیات است؛ جابری با رویکردی انتقادی، واسطه‌ای می‌سازد تا افول ارزش‌ها در جامعه معاصر را به زبان قصه‌های قرآنی و کلان‌روایت‌های دینی بیان کند.

کارکرد بینامتنی این ابیات صرفاً به سطح شناسایی ارجاع ختم نمی‌شود. جابری از بینامتنیت برای خلق گفت‌وگو بین گذشته و حال استفاده می‌کند. گذشته‌ای که در آن حتی مقدسات نیز ظرف عشق و تجربه بشری بودند و حامل نوعی شکوه و عظمت و عالمی که در آن اسطوره‌ها دست در دست انسان می‌شدند و حال آشفته‌ای که شکوه اسطوره به حاشیه رانده و «عشق» در بوق و کرناهای رسانه و سیاست جز هیاهو و رسوایی نمی‌یابد. این مواجهه‌ی میان عشق قدسی و معجزه‌آسا، و عشق معاصر و مصرفی، باعث می‌شود شعر جابری از سطح روایت صرف فراتر رفته، حسی سرشار از اندوه، حسرت و لایه‌های پیچیده اجتماعی-فرهنگی را به مخاطب منتقل کند. از منظر نظریه یاکوبسن و کارکرد ارجاعی زبان، این میان‌گفت‌وگویی بین متون، نقش محوری دارد؛ یعنی ابیات یکایک نه تنها حاوی ذکر ارجاعی به روایت قرآنی هستند، بلکه کشاکش میان خاطره جمعی و واقعیت روزمره را فعال، و مخاطب را ناگزیر به مقایسه، ارزیابی و حتی بازاندیشی هویت فردی و جمعی خود می‌کنند. اینجاست که «حال» و «جان» شعر بیرون از متن صرفاً ادبی، به سطح تجربه‌ای زیسته و زنده درمی‌آید و پیام شاعر فقط درون چارچوب شعر باقی نمی‌ماند، بلکه به فضای عمومی و وجدان مخاطب راه می‌یابد.

بلقیس در متون اسلامی و عربی فقط یک ملکهٔ یمنی نیست، بلکه رمز زنانگی، سیاست و خرد مؤنث و همزمان نمادی از غرور و شکوه دیرین است. انتقال این چهره به عراق، که به لحاظ تاریخی و تمدنی وارث بسیاری از اسطوره‌ها و روایت‌های رنگ‌عوض‌کردهٔ شرقی (از سومر و بابل تا جهان عرب و اسلامی) است، یک «بازتملک» اسطوره برای بحران‌های امروز عراق است؛ جابری عمداً بلقیس را از قلمرو تاریخی-جغرافیایی او جدا کرده و به مثابهٔ حافظه‌ای جمعی و کهن، به قلب عراق می‌آورد تا بحران هویت و زخم تاریخی این سرزمین را نشان دهد.

آوردن بلقیس به عراق، افزون بر کارکرد اسطوره‌ای، نمادی از آرمان و هویت تعبیرنشده و زخمی است. در شعر جابری، عباراتی مانند «بلقیس یا وجه العراق» به‌وضوح بلقیس را با چهره عراق معاصر — سرزمینی

گرفتار جنگ، بیگانگی، زن‌زدایی و زخم‌های تاریخی — یکی می‌کند. بلقیس اینجا نماد «هویت آرمانی اما مغلوب و در تبعید» است: همان‌طور که عراق در کشاکش تحقیر، جنگ و بحران گرفتار است، بلقیس نیز به‌عنوان چهره‌ای اسطوره‌ای، از سرزمینش جدا شده، بی‌تکیه‌گاه و در جستجوی عرش خویش است. جابری با استراتژی بینامتنیت، چهره بلقیس را مثل پلی میان گذشته طلایی و وضع نابسامان امروز به‌کار می‌گیرد. وقتی بلقیس در شعر به عراق منتقل می‌شود، انگار «روح زنانه اسطوره‌ای»، عزت و غرور دیرین را به شهری می‌آورد که اکنون اسیر بحران، تبعید، ویرانی و فراموشی است. این انتقال، مخاطب را وادار می‌کند که زخم‌های عراق معاصر را نه فقط سیاسی و روزمره، بلکه در سطح رمزی و عمیق، تاریخی و فرهنگی بازشناسد. بلقیس علاوه‌بر اسطوره قدرت و حکمت زنانه، نماد مادری و باروری است. وقوع بحران و جنگ، «مادرانگی» و «زنانگی» عراق را زخمی کرده و جابری با آوردن بلقیس، به صورت نمادین از غیبت مادر، آسیب‌پذیری زنان عراقی و فقدان «امنیت مادرانه» سخن می‌گوید. بنابراین، بلقیس هم زخم زن است، هم زخم وطن؛ هر دو از سرزمین و خانه اصلی‌شان جدا افتاده‌اند. جابری با نقل بلقیس به عراق، «انتقال عرش» را به طنز بدل می‌کند. در حالی که بلقیس روزگاری به‌واسطه نیروی ماورایی، عرشش را یافت، امروز عراق در حسرت عرش، عزت و صدارت از دست‌رفته خود و مردمش مانده است. بلقیس، همان‌طور که در مقابل سلیمان به‌دقبال عرش خویش می‌گشت، حالا در عراق پساجنگ، در جستجوی هویت، حرمت و امنیت گم‌شده است. جابری با این میان‌گذاری روایات قرآنی، بیان شاعرانه شخصی و انتقاد اجتماعی را در هم می‌تند و با ارجاع دادن به اسطوره‌ها مخاطب را به بازخوانی معنای عشق، قدرت، و فاجعه در دنیای جدید دعوت می‌کند. بدین ترتیب شعر او، گذشته را برای نقد حال احضار می‌کند و از اسطوره‌ها سرمایه‌ای برای معنادادن دوباره به بحران‌های معاصر می‌سازد؛ این همان نقطه‌ای است که شعر به عمق جان و «حال» مخاطب نفوذ می‌کند و چیزی فراتر از روایت، تنها با لمس تجربه و یاد جمعی ایجاد می‌سازد.

### ۳-۳. جلوه‌های فرهنگی-اجتماعی

شعر جابر الجابری در بُعد فرهنگی-اجتماعی، با ارجاع به روایت‌های ملی، اسطوره‌ای و تاریخ معاصر عراق، همان نقش «آینه جامعه» را ایفا می‌کند. جابری در قصیده «بلقیس... الأميرة الجائرة»، جابر الجابری در بخشی از اشعار خود که به مناسبت برگزاری یکی از قدیمی‌ترین جشنواره‌های ادبی عراق، یعنی بازار تاریخی مرید، سروده شده

است، به شکلی هنرمندانه به جایگاه رفیع این جشنواره در حافظه فرهنگی عرب اشاره می‌کند. مرید که در گذشته محل گردهمایی شاعران و ادیبان و مرکز تبادل اندیشه و هنر بود، امروزه همچنان به عنوان نمادی پایدار از میراث فرهنگی و ادبی عراق شناخته می‌شود. شاعر با یادآوری حضور سیصد شاعر عرب در این مجموعه، به گونه‌ای غیرمستقیم بر غنای بی‌مثال فرهنگ و ادب عراق تأکید می‌ورزد. در مقابل، بیروت که روزگاری محور فرهنگ و اندیشه در جهان عرب محسوب می‌شد، اکنون گویا از پذیرش و ارج گذاری به این میراث غنی سر باز زده است. جابری با این ترفند شعری، نه تنها شکوه و تاریخ ادبی عراق را برجسته می‌سازد، بلکه انتقاد خود را نسبت به تغییر جهت فرهنگی بیروت نیز با لحنی اعتراضی و کنایه‌آمیز بیان می‌دارد و بدین ترتیب، پیامی روشن درباره جایگاه و اهمیت بیداری و پیوند فرهنگی در جهان عرب به مخاطب منتقل می‌کند:

«لماذا يُغَيَّبُ وَجْهُ الْعِرَاقِ / وَكُلُّ الْوُجُوهِ تُرَاوِدُ بَلْقِيسَ / تُفْصِحُ عَنْ كَلِمَةِ الْبِرِّ... عِنْدَ الْبَقَاءِ / فَتَقْضُحُهَا قُبْلَةُ غَاشِمَةٍ / لماذا يُغَيَّبُ صَوْتُ الْعِرَاقِ / وَأَصْدَاءُ عَرَبِيَّةٍ السَّاهِرِينَ تَلْفُ الشَّوْاطِي / تَغْزُو الْأَوْقَةَ... / فَوْقَ الْحِيَالِ... / عَلَى صَدْرِ بَلْقِيسَ... تُسْبِلُ أَجْفَاَهَا الْقَائِمَةَ... / لماذا يُغَيَّبُ حُلْمُ الْعِرَاقِ» (الجابري، ۲۰۱۰: ۴۱۲)

(ترجمه: چرا چهره عراق پنهان می‌شود؟ در حالیکه همه چهره‌ها بلقیس را وسوسه می‌کنند / همه چهره‌ها به محض دیدار، راز را آشکار می‌کنند / و بوسه‌ای ظالمانه (غافلگیرانه) آنها را رسوا می‌کند / چرا صدای عراق خاموش می‌شود در حالی که پژواک عربده کشی شب‌زنده‌داران، سواحل را فرا گرفته است... / کوچه‌ها را در می‌نوردد... بر فراز کوه‌ها... بر سینه بلقیس... پلک‌های تیره‌اش را فرو می‌اندازد... / چرا رؤیای عراق پنهان می‌شود؟).

جابری در این قصیده با استفاده از زبان استعاره‌ای و ارجاع‌های تاریخی به بلقیس و پیشینه فرهنگی عراق، تلاشی برای جلب توجه نسبت به وضعیت فرهنگی و اجتماعی عراق و بی‌توجهی به حضور و هویت آن در فضای فرهنگی-اجتماعی دارد. جابری (فرستنده) از طریق این ابیات پیام نگرانی‌ها و دغدغه‌های خود را نسبت به وضعیت عراق و پنهانیت تاریخی و فرهنگی آن بیان می‌کند و گیرنده پیامش هم عامه مردم و هم فعالان فرهنگی هستند که این اشعار را می‌شنوند یا می‌خوانند. موضوع اصلی پیام، پنهان بودن چهره، صدای و رؤیای عراق با استفاده از تصاویر شاعرانه و ارجاع به چهره اساطیری بلقیس است؛ این پیام شامل نقادی اجتماعی-سیاسی بر عدم حضور یا فعالیت عراق در محیط فرهنگی و اجتماعی جهانی‌تر است. کانال ارتباطی در اینجا ادبیات و شعر است که به عنوان وسیله‌ای قدرتمند برای انتقال احساسات، انتقادات و دغدغه‌های جابری عمل می‌کند و زمینه فرهنگی-اجتماعی نقش پررنگی را در تفسیر این ابیات ایفا می‌کند. اشاره به بلقیس و چهره‌های تاریخی دیگر

نشان‌دهنده تلاش جابری برای بازگشت به ریشه‌های فرهنگی و جستجوی هویت در مقابل چالش‌های معاصر است. این زمینه فضائی فرهنگی و تاریخی است که عراق در آن جای دارد و بر روابط تاریخی و فرایندهای اجتماعی تأثیر می‌گذارد.

جابری شعرش را با این پرسش «لماذا يُغيب وَجْهَ العراق» آغاز می‌کند که چرا چهره عراق پنهان است. استفاده او از واژه «چهره» به‌طور نمادین می‌تواند به معنای هویت فرهنگی و تاریخی عراق باشد. در دنیای معاصر، عراق با چالش‌های زیادی از جمله جنگ‌ها، تحریم‌ها و بحران‌های اجتماعی روبه‌رو شده است که سبب شده این کشور نتواند چهره‌ای شفاف و مثبت در عرصه جهانی ارائه دهد. چهره عراق به‌طور غیرمستقیم به هویت فرهنگی و تاریخی عراق ارجاع می‌دهد و کارکرد ارجاعی زبان را در این شعر برجسته می‌کند. شاعر در ادامه بیت در عبارت «وكلُّ الوجوه تراودُ بلقيس» به بلقیس، ملکه سبا اشاره می‌کند. اشاره به بلقیس در این بیت می‌تواند به نوعی انتقال یا فرافکنی فرهنگی اشاره داشته باشد. «بلقیس» به‌عنوان یک نماد باستانی و فرهنگی در مقایسه با عراق معاصر که چهره‌اش پنهان است، به‌عنوان یک آرمان یا استاندارد فرهنگی مطرح می‌گردد و به نوعی بر نگرانی جابری نسبت به محو یا فراموشی هویت عراق و جذب شدن به سوی نمادهای فرهنگی دیگر تأکید دارد. بلقیس به‌عنوان یک شخصیت تاریخی و فرهنگی مورد ارجاع قرار می‌گیرد؛ او نمادی از شکوه گذشته و فرهنگ است که در ذهن بسیاری از مردم عرب به‌عنوان یک الگوی فرهنگی برجسته شناخته می‌شود. کشیده شدن «الوجوه» به سوی بلقیس، می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که دیگران به جای توجه به هویت فرهنگی و تاریخ عراق، به دنبال آرمان‌ها و نمادهای فرهنگی دیگری می‌روند. ارجاع به وقایع و نمادهای فرهنگی، به شعر جابری عملکردی هویتی، انتقادی و بیدارکننده بخشیده و مخاطب را به بازاندیشی در ریشه‌های فرهنگی، اجتماعی و ملی وا می‌دارد. جابری با بیان «بلقیس یا وجه العراق» دوباره از بستر بینامتنی از اسطوره زن قرآنی و اسطوره تمدنی بهره می‌گیرد و به بحران عراق امروز تعمیم داده می‌شود؛ همزمان گذشته باشکوه قرآنی (ملکه سبا/بلقیس) به وضعیت معاصر عراق پیوند خورده است. جابر الجابری در این ابیات، با هنر شعری خود از ظرفیت‌های بینامتنی قرآن و اسطوره‌های عربی بهره می‌گیرد تا معنایی عمیق‌تر به شعر خود ببخشد. اشاره مکرر به «بلقیس» نه فقط اشاره به ملکه سبا در قرآن، بلکه نمادی از وطن، عزت و هویت عراق است؛ وطنی که همواره موضوع طمع و رقابت قدرت‌ها بوده است. عبارت‌هایی چون «كل الوجوه تراود بلقيس» و «تفضحها قبله غاشمه» با

یادآوری داستان بلقیس در قرآن (سوره نمل، آیه ۲۲ تا ۴۴)، به شکلی نمادین اشغال و بی‌حرمتی به خاک و فرهنگ عراق را بازنمایی می‌کند. در ادامه، شاعر با تکرار واژه‌های «چرا وجه عراق غایب است»، «چرا صدای عراق خاموش شده است» و «چرا رؤیای عراق محو شده»، به نوعی به غیبت صدای حق و حقیقت، که در قرآن معمولاً صدای پیامبران و مظلومان است، ارجاع می‌دهد. همچنین، تصاویری چون «صدر بلقیس» و «تغزو الأزقه» نشانه‌های هجده‌های تاریخی و معاصر به سرزمین عراق و چالش مداوم این ملت هستند؛ مفاهیمی که استعاره‌ای از حملات و فتنه‌های مذکور در قرآن نیز به شمار می‌آیند.

بدین ترتیب، زبان شعر نه صرفاً ابزار بیان احساسات، بلکه رسانه‌ای برای بازنمایی واقعیت اجتماعی از مسیر ارجاع به متون مقدس و وقایع تاریخی است و دقیقاً همان نقشی را ایفا می‌کند که رومن یا کوبسن در نظریه ارتباطی با کارکرد ارجاعی زبان برای شعر قائل است؛ یعنی بازتاب دادن و ملموس ساختن حقیقت و تجربه‌ای جمعی از هویت و بحران است. در همه این ابیات و محورها، شاعر با هوشمندی و بافتی پیچیده، روایت‌های قرآنی (و گاهی روایی-تفسیری) را به ساختار شعر تزریق می‌کند. این بینامتنیت‌ها نه فقط ابزار زیبایی‌شناختی، بلکه عامل اصلی معنا و هویت‌بخشی متن هستند و کارکرد ارجاعی‌شان در جایگزین کردن قصه‌های قرآن به عنوان حافظه جمعی، حس مشترک، و ابزار نقد و امیدآفرینی است.

-نتیجه‌گیری:

بررسی شعر جابر الجابری بر اساس نظریه ارتباطی رومن یا کوبسن و با تمرکز بر کارکرد ارجاعی بینامتنیت داستان‌های قرآنی، نشان داد که شاعر با شیوه‌هایی نوآورانه و چندلایه، به بازآفرینی و اقتباس از داستان‌های قرآنی می‌پردازد. اشعار جابر الجابری به ویژه در حوزه شعر مقاومت، با بازآفرینی داستان‌های قرآنی و بهره‌گیری از کارکرد ارجاعی زبان، بستری برای بیان مفاهیم پایداری، اعتراض اجتماعی و هویت‌سازی در میان جامعه معاصر عرب فراهم می‌آورد. الجابری با بهره‌گیری هدفمند از عناصر و شخصیت‌های قرآنی، سنت دینی را در بستر شعر معاصر زنده می‌کند و آن را همچون ابزاری برای بیان مسائل و دغدغه‌های روز به کار می‌گیرد؛ این فرایند، تعامل پویایی میان خلق ادبی و میراث دینی را رقم زده است. بررسی نقش ارجاعی زبان بر اساس مدل یا کوبسن، حاکی از آن است که شاعر، متأثر از عملکرد ارجاعی توانسته است معنای شعر خود را به واقعیت‌های تاریخی، دینی و

اجتماعی پیوند زند و مخاطب را به تجربه‌ای ملموس و زیسته از هویت و مقاومت فرا خواند. کارکرد ارجاعی بینامتنیت قرآنی نه فقط راهی برای غنای معنایی شعر و انتقال ارزش‌های مذهبی و سیاسی است، بلکه بستری فعال برای هویت‌سازی، نقد اجتماعی و مواجهه با بحران‌های معاصر فراهم می‌آورد. نوآوری پژوهش حاضر در تلفیق رویکردهای زبان‌شناختی یا کوپسن با شواهد بینامتنی قرآنی و تاکید بر تجربه زیسته در خوانش شعر معاصر عرب است. این رویکرد، افق‌های تازه‌ای در تفسیر شعر پایداری و اجتماعی عرب ایجاد می‌کند و نشان می‌دهد که شعر جابر الجابری فراتر از روایت‌گری صرف، به دنبال بازتعریف رابطه انسان با سنت، تاریخ و داستان‌های قرآنی است. بدین ترتیب، کارکرد ارجاعی داستان‌های قرآنی در شعر الجابری، علاوه بر تعمیق حس همدلی و مشارکت حسی مخاطب با تجربه شعری شاعر، پیوندی نو میان ادبیات، هویت و واقعیت اجتماعی جهان عرب معاصر برقرار می‌سازد.

-پی نوشت:

جابر محمد عباس الجابری در سال ۱۳۷۸ق در نجف اشرف در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا پایان دبیرستان در نجف ادامه داد و بعد از آن برای ادامه تحصیل و دریافت مدرک کلاشناسی به موصل رفت. جابری از همان اوایل تحصیل شروع به سرودن شعر کرد و برای خود تخلص مدین الموسوی را برگزید. با وجود فضای خفقانی که حاکم در عراق بود، قصیده «وَأِنِّي بِحَمَامِ الْعَلِيلِ عَلِيكَ» را که در سوگ از دست دادن دو برادرش سروده بود را در دانشگاه ارائه کرد و به دنبال آن توسط رژیم بعث دستگیر و زندانی شد تا سرانجام در سال ۱۴۰۰ق توانست به ایران بگریزد. جابری برای ادامه تحصیل به سوریه و لبنان رفت و در سال ۱۴۲۲ق موفق به اخذ مدرک دکترا در زبان و ادبیات عربی گشت. وی پس از فروپاشی رژیم بعث در سال ۱۴۲۴ق به وطنش عراق بازگشت. (الجابری، ۲۰۱۰ : ۱۱) آثار بسیاری از این ادیب عراقی در نظم و نثر عربی برجای مانده است که از جمله آنها عبارتند از: دیوان‌های شعری للريح والرماد (۲۰۰۲م)، لهم الشعر و الديوان، الجرح أو لغة القرآن (۱۹۸۲م)، أوراق الزمن الغائب (۱۹۸۷م)، كان لنا وطن (۱۹۹۲م) و کتاب السيد حيدر الحلبي شاعرا (۱۹۹۷م) و کتاب «مخالب الشعر وأنامل الذاكرة» (۲۰۲۴).

-منابع

-قرآن کریم.

-صفوی، کوروش (۱۳۸۲) از زبان شناسی به ادبیات، چاپ دوم، تهران: انتشارات سوره مهر.

- صفوی، کوروش. (۱۳۹۱). بینامتنیت: از ساختارگرایی تا پساشاختارگرایی. تهران: نشر طه.
- یاکوبسن، رومن. (۱۳۸۵). «زبان، ارتباط و شعر»، ترجمه هومن پناهنده، انتشارات سخن.
- پاینده، محمد. (۱۳۹۵). نظریه و نقد ادبی، چاپ سوم، تهران: نیلوفر.
- جابری، الجابر (۲۰۱۰) دیوان جابر الجابری، الطبعة الأولى، العراق: آفاق للدراسات والأبحاث العراقيّة
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۲ ه.ق) المیزان فی تفسیر القرآن، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- غازی، یوسف (۱۹۸۵) مدخل إلى اللسنيّة، دمشق: منشورات العالم.
- مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۵) دانش نامه نظریه‌های ادبی، ترجمه مهراں مهاجر، محمد نبوی، تهران مؤسسه انتشارات آگاه.

## Reference

- The Holy Quran.
- Safavi, Kourosh (۱۳۸۲) From Linguistics to Literature, Second Edition, Tehran: Surah Mehr Publications.(Persian)
- Safavi, Kourosh. (۱۳۹۱). Intertextuality: From Structuralism to Post-Structuralism. Tehran: Taha Publications. .(Persian)
- Jacobsen, Roman. (۱۳۸۵). "Language, Communication and Poetry", translated by Hooman Panahandeh, Sokhan Publications. .(Persian)
- Payandeh, Mohammad. (۱۳۹۵). Literary Theory and Criticism, Third Edition, Tehran: Niloufar. .(Persian)
- Jaberi, Al-Jaber (۲۰۱۰) Diwan Jaber Al-Jaberi, First Edition, Iraq: Afaq for Iraqi Studies and Research.(Persian)

-Tabatabai, Seyyed Mohammad Hussein ( ۱۳۹۲AH) Al-Mizan in the Interpretation of the Quran, First Edition, Beirut: Al-Alam Foundation. .(Persian)

-Ghazi, Yusuf (۱۹۸۵) Introduction to Linguistics, Damascus: Manshurat Al-Alam. .(Persian)

-Makarik, Irnarima (۲۰۰۶), Encyclopedia of Literary Theories, translated by Mehran Mohajer, Mohammad Nabavi, Tehran, Agah Publishing House.(Persian).

Jakobson,Roman(1998)*linguistics and poetics*, in Newton,k,m, (ed),twentieth-century literary Theory, London: Macmillan.

- Malinowski, B. (1923). The Problem of Meaning in Primitive Languages. In C.K. Ogden & I.A. Richards (Eds.), *The Meaning of Meaning* (pp. 296-336). London: Routledge & Kegan Paul.

نسخه پیش انتشار